

Stop Saying “Good”: Enjoyable, Rewarding or Worthwhile?

English learning resource · FA

Key words & expressions · English + Persian

8 learning entries

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

1 enjoyable

لذت‌بخش · خوشایند

DEF

Pleasant and giving you pleasure while you experience it.

Use it for activities, events, meals, books and other experiences. A person can be enjoyable company, but say “I enjoyed it” when you mean that you had fun.

FA

خوشایند و لذت‌آور در زمانی که آن را تجربه می‌کنید.

برای فعالیت‌ها، رویدادها، غذاها، کتاب‌ها و تجربه‌ها به کار می‌رود. برای بیان خوش گذشتن بگویید «I enjoyed it»، نه «I was enjoyable».

We had an enjoyable evening with our neighbours.

شب لذت‌بخشی را با همسایه‌هایمان گذرانیدیم.

The book was light but enjoyable.

کتاب سبک اما لذت‌بخش بود.

2 rewarding

رضایت‌بخش · ارزشمند

DEF

Giving you satisfaction, a sense of achievement or personal value.

It often involves effort, challenge, progress or helping others. Something can be difficult or tiring and still be rewarding.

FA

چیزی که رضایت، حس موفقیت یا ارزش شخصی ایجاد می‌کند.

اغلب با تلاش، چالش، پیشرفت یا کمک به دیگران همراه است. چیزی می‌تواند دشوار یا خسته‌کننده و در عین حال رضایت‌بخش باشد.

Helping the beginners with their cameras was rewarding.

کمک به افراد مبتدی برای کار با دوربین‌هایشان رضایت‌بخش بود.

Training for the race was exhausting but rewarding.

تمرین برای مسابقه خسته‌کننده اما رضایت‌بخش بود.

3 worthwhile

ارزشمند · دارای ارزش وقت و تلاش

DEF

Worth the time, effort or money invested in it.

It expresses a judgement about value after considering the cost. It is one word and is not the same structure as “worth doing”.

FA

ارزش زمان، تلاش یا پول صرف‌شده را داشتن.

پس از در نظر گرفتن هزینه یا تلاش، درباره ارزش چیزی قضاوت می‌کند. در انگلیسی یک کلمه است و ساختارش با «worth doing» فرق دارد.

The photography course was definitely worthwhile.

دوره عکاسی قطعاً ارزشش را داشت.

The trip was long, but the experience was worthwhile.

سفر طولانی بود، اما تجربه ارزشش را داشت.



4

to have a good time

خوش گذراندن · اوقات خوبی داشتن

DEF

To enjoy yourself during an activity or period of time.

This phrase describes the person's experience. Contrast "I had a good time" with "the activity was enjoyable".

FA

لذت بردن در طول یک فعالیت یا دوره زمانی.

تجربه شخص را بیان می‌کند. «I had a good time» را با «the activity was enjoyable» مقایسه کنید.

We had a good time walking through the old city.

هنگام پیاده‌روی در بخش قدیمی شهر به ما خوش گذشت.

Did you have a good time at the concert?

در کنسرت به تو خوش گذشت؟

5

a sense of achievement

حس موفقیت · احساس دستاورد

DEF

A feeling of pride and satisfaction after completing something difficult or valuable.

It commonly follows "give someone" or "feel". It explains why effortful activities can be rewarding.

FA

احساس غرور و رضایت پس از انجام کاری دشوار یا ارزشمند.

اغلب با «give someone» یا «feel» می‌آید و توضیح می‌دهد چرا فعالیت‌های دشوار می‌توانند رضایت‌بخش باشند.

Finishing the course gave me a sense of achievement.

تمام کردن دوره به من حس موفقیت داد.

She felt a strong sense of achievement after helping the team.

پس از کمک به تیم، حس موفقیت زیادی داشت.

6

it is worth doing

ارزش انجام دادن دارد · انجامش می‌ارزد

DEF

The activity deserves the time or effort required to do it.

Use "worth" followed by an -ing form: "worth trying", not "worth to try". Compare "the course was worthwhile" with "the course was worth taking".

FA

فعالیت ارزش زمان یا تلاش لازم برای انجامش را دارد.

در انگلیسی بعد از «worth» فعل با -ing می‌آید: «worth trying»، نه «worth to try».

It is worth comparing several options before you decide.

ارزش دارد پیش از تصمیم‌گیری چند گزینه را مقایسه کنید.

This book is worth reading twice.

این کتاب ارزش دو بار خواندن دارد.

7

to justify the time and effort

زمان و تلاش را توجیه کردن

DEF

To produce enough value or benefit to make the time and effort reasonable.

"Justify" means that the result gives a good reason for the cost, work or decision. It is stronger than simply saying something was pleasant.

FA

ارزش یا فایده کافی ایجاد کردن تا صرف زمان و تلاش منطقی باشد.

یعنی نتیجه دلیل خوبی برای هزینه، کار یا تصمیم فراهم می‌کند و از صرفاً لذت‌بخش بودن قوی‌تر است «Justify».

The result justified the time and effort we invested.

نتیجه، زمان و تلاشی را که صرف کردیم توجیه کرد.

The small improvement did not justify the extra cost.

بهبود کوچک، هزینه اضافی را توجیه نکرد.



8

a sense of purpose

حس هدفمندی · احساس داشتن هدف

DEF

A feeling that what you are doing has meaning and a worthwhile aim.

Often used with work, volunteering or long-term goals. It describes meaningful direction, not merely pleasure.

FA

احساس اینکه کاری که انجام می‌دهید معنا و هدفی ارزشمند دارد.

اغلب با کار، فعالیت داوطلبانه یا هدف‌های بلندمدت می‌آید و جهت معنادار را بیان می‌کند، نه فقط لذت را.

The volunteer project gave her a strong sense of purpose.

پروژه داوطلبانه به او حس هدفمندی عمیقی داد.

Helping new colleagues gives him a sense of purpose.

کمک به همکاران جدید به او حس هدفمندی می‌دهد.

